

جلسه چهارم

نشست مجازی

# خیابانها



بررسی اقدامات شاخص مردمی،  
بررسی جوانب حضور مردم در  
خیابانها و استمرار آن

آقای دکتر سید مهدی ناظمی

جامعه‌شناس



آقای مجتبی بابایی

حلقه میانی  
بابل



شنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۴۰۵

ساعت ۱۶:۰۰



در خدمت آقای بابایی از فعالین فرهنگی اجتماعی و از حلقات میانی استان مازندران شهر بابل هستیم که با طرحشان از ابتدای جنگ رمضان فعالیت‌های موثری را در سطح شهر بابل داشتند. ان شاء الله از تجربیات ایشان بهره‌مند خواهیم شد و استفاده خواهیم کرد. امیدواریم برای عزیزان و فعالین فرهنگی که این برنامه را مشاهده می‌کنند مفید فایده باشد.

در ابتدا خدمت شما عرض سلام و احترام دارم، خوش آمد عرض می‌کنم. در خدمتان هستیم. می‌خواهید اول توضیحی اجمالی در رابطه طرح بدهید تا بعد از آن سوالات را از محضر شما آغاز کنیم.

آقای بابایی: بسم الله الرحمن الرحیم، ان شاء الله آنچه طی این جلسه می‌گوییم و به آن فکر می‌کنیم مورد رضایت حق تعالی قرار بگیرد و به مدد الله موجب تسهیل ظهور باشد. ابتدا از شما تشکر می‌کنم که حقیر را لایق دانستید در این جلسه حضور داشته باشم و آنچه را که کمترین هست پیشکش کنم. ایام را تسلیت عرض می‌کنم خصوصاً شهادت رهبر شهید را که به واقع موجب شد فکر کنیم چه خسرانی داشتیم که سبب این مسئله شده تا ما دوران شهادت و پس از شهادت رهبر را درک و زیست کنیم.

به همه مبعوثین امت این بعثت را تبریک می‌گوییم. امید که حداقل بتوانیم اگر تا الان خسرانی داشتیم جبران کنیم و عذر تقصیری داشته باشیم. ان شاء الله. به معنای تام کلمه جمهوری اسلامی، به حضور پررنگ مردم و دخالت داشتن مردم در امور دست پیدا کنیم. بعد از اینکه شهادت رهبر رقم خورد، به این فکر افتادیم که صحنه نباید خالی باشد باید بتوانیم آن بعثتی که مدنظر آقا بود را در کنار هم و با مردم به منصفه ظهور برسانیم. اگر عمری از بیانیه گام دوم دم زدیم، این طرف آن طرف رفتیم و درباره سخنرانی حضرت آقا در ۳/۸ و ۲/۲ صحبت کردیم، الان موقع عمل کردن است.

آن زمان چند مسئله ذهن من را درگیر کرد؛ افرادی که قرار است این روزها با آنها کار کنم باید چند ویژگی داشته باشند: جسارت داشته باشند، اعتبار داشته باشند و خلاقیت داشته باشند که بتوانند آنچه از خود مسئله حلقه میانی و حرکت عمومی مدنظر حقیر بوده را اجرا کنند. دیدم یکسری افراد هستند که این پتانسیل را دارند، جوانانی هستند که به عبارتی، حضرت آقا گام دوم را پیش آنها شرح داده، همان‌ها که مخاطب جلسه ۳/۸ بودند؛ دانشجویان.



این ایده به ذهنم رسید که با دانشجویان وارد کار شوم. تحت لوای بسیج دانشجویی وارد بازی شدم و اول از همه امکانات شهر، دانشگاه‌ها و بچه‌ها را بررسی کردم، چه پتانسیل‌هایی وجود دارد؟ با کدام‌ها می‌شود کار کرد؟ کدام‌ها قدرت مانور دارند؟ دو طیف از این بچه‌ها به واقع آدم‌هایی بودند که خودشان را جانفدا عرضه کرده بودند و آمده بودند که هر چیز دارند را در طبق اخلاص قرار دهند. مثلاً یکی از این تیم‌ها که با آنها کار کردم حتی بعد از پیام رهبر عزیزمان آقا سید مجتبی که عروسی‌هایتان را به تأخیر نیندازید، مراسم عروسی خودشان را به تأخیر انداختند که کار بر زمین نماند؛ اهمّ و مهم کردند و به این نتیجه رسیدند که فعلاً باید کار را ادامه دهند. شاید به مدت هفتاد شب در این حد خودشان را عرضه کرده بودند. الان به مرز هشتاد شب رسیدیم دیگر. واقعا بچه‌های خیابان شده بودیم. هیچ زمان فکر نمی‌کردیم که خیابانی بودن یک صفت مثبت بشود. الان دیگر با بغض می‌گوییم ما بچه‌های خیابانیم و برایمان افتخار شده است.

پتانسیل‌ها را بررسی کردم و متوجه شدم دو طیف از بچه‌ها را داریم؛ یک طیف بچه‌های فنی مهندسی ما هستند و یک طیف هم بچه‌های هنر. دخترهای دانشکده الزهرا، ذیل دانشگاه ملی مهارت و بچه‌های دانشگاه صنعتی نوشیروان. البته بقیه بچه‌ها هرکدام کارهای مختص خودشان را انجام داده بودند که در ادامه عرض خواهم کرد تا در حق آن بزرگواران اجحاف نشود.

من سابق بر این سایت مدرسه حرکت را بررسی کرده بودم، تجربیات را خوانده بودم و خیلی موجب این می‌شد که ذهنم جولان بدهد و برایم خلاقیت ایجاد کند. یاد طرح خانم طاهری افتادم؛ وقتی اولین بار با طرح خانم طاهری مواجه شدم بدون اغراق به پهنای صورت اشک ریختم. روزی بود که خود خانم طاهری توضیح می‌دادند، داشتیم با هم صحبت می‌کردیم، فکر می‌کنم در جمع حضور دارند بله؟

**ان شاء الله بعد از فرمایشات آقای بابایی با توجه به اینکه در بخشی از اقدامی که ایشان انجام دادند از طرح خانم طاهری الگوبرداری شده از بیانات ایشان هم استفاده خواهیم کرد.**

من دیدم نیازی در شهر وجود دارد که سازمان‌های عریض و طویل نمی‌توانند آن را پاسخ دهند، همان چیزی که مدنظر آقا بود، کارهایی که روی زمین می‌ماند و کارهایی که شاید



نباید سازمان‌ها انجام می‌دادند. چون امر فرهنگی یک جوشش از پایین است، باید از پایین رقم بخورد و کار را هل بدهد. دیدم شهر سیاهی ندارد. شهر فضای عزای توأمان با انتقام ندارد. من با این دغدغه و نیاز دو تیم را احصا کردم.

طرح خانم طاهری «چادر من، بیرق امام حسین (ع)» بود. آن روز ایشان برای من توضیح می‌دادند که: تکیه نداشتیم، جایی برای عزاداری نداشتیم، آمدیم با چادرهایمان خیمه و پرچم درست کردیم. هرکدام از پرچم‌ها بیرق اباعبدالله شد و کوچه‌به‌کوچه روضه شد، دسته آمد، عزاداری توسعه پیدا کرد. البته نیت پاک ایشان هم خیلی تأثیرگذار بود. این ایده به ذهن من رسید؛ این چادری است که حضرت آقا همواره توصیه به آن داشت، این حجاب برتر است، این همان حجابیست که نه محدودیت بلکه مصونیت و پرچم اقتدار ایرانی اسلامی ماست؛ الان وقتش رسیده که همان چادرهای کهنه‌ی مادرها و خواهرهایمان بیرق عزای رهبر شهیدمان شوند.

چیزهایی که به آن نیاز داشتیم را لیست کردم. ملزومات اولیه را از طرح خانم طاهری برداشتم. گفتم ما به چادرهای قدیمی احتیاج داریم، چادرهایی که مادران و خواهران ما با آن به روضه اباعبدالله (ع) رفته‌اند و اشکشان را با آن پاک کرده‌اند. همان چادری که وقتی مادر، بچه‌اش ترسیده او را با آن پوشانده؛ شاید امروز مندرس و قرمز شده باشد ولی همان به درد کار من می‌خورد. اینجا قرار است این پرچم یک نقش جدید ایفا کند. تا الان پرچم عفاف بوده الان قرار است پرچم غیرت باشد. لوازم اولیه تهیه شد. با دختر خانم‌های با عزت، با غیرت و با شرف و عفیف دانشکده الزهرا هم صحبت کردیم، بزرگواران گفتند کار دوخت و دوزش را ما انجام می‌دهیم و ایضا کار چاپ روی آنها را هم ما انجام می‌دهیم. پرسیدم برای کار چاپ به چه احتیاج دارید؟ گفتند اگر شابلون باشد با رنگ پلاستیک انجام می‌دهیم. از آنجایی که با بچه‌های فنی صحبت کرده بودم، می‌دانستم خودشان سابقاً یک دستگاهی در فضای مسجدشان تولید کرده بودند و با آن کار لیزر انجام می‌دادند. در بچگی‌هایمان دیده بودیم که با عکس‌های رادیولوژی می‌شود کارهای کرد، یک چیزهایی را می‌بریدیم و روی دیوار را رنگ می‌کردیم.

با بچه‌های فنی صحبت کردم پرسید می‌شود با عکس‌های رادیولوژی این کار را انجام



دهیم؟ گفتند بیاور تست می‌گیریم اگر شد که خیلی خوب است. این خودش سرآغاز نهضت شابلون زدن روی دیوارها در بابل و شهرستان‌های اطراف شد. گفتم الان به عکس رادیولوژی نیاز دارم که برایش هزینه نکنم. این نکته را هم عرض کنم، بچه‌ها همان اول به همین سادگی راضی نمی‌شدند که به ما دست بدهند و کار کنند. برای اینکه راضی‌شان کنیم باز هم از طرح خانم طاهری و سایت مدرسه حرکت استفاده کردیم. گفتم ببینید این سایت مدرسه حرکت است و این تجربه موفق، ببینید یک جا جواب داده احتمالا این جا هم جواب می‌دهد. قانعشان کردم که اگر خودمان با خلاقیت خودمان فضای شهری را سیاه کنیم و از حالت سازمانی خارج شود، قطعاً اثرگذاری بهتری خواهد داشت و شما باید این نقش را ایفا کنید و هویت را بپذیرید و الحق آنها هم پذیرفتند.

گفتم به عکس‌های رادیولوژی نیاز دارم. نمی‌دانستم در فامیل اینقدر مریض داشتیم! یکی از رفقایمان کار طراحی پوستر انجام می‌داد و از قبل گفته بود اگر کاری هست انجام می‌دهم. گفتم زحمت بکش پوسترش را طراحی کن. هم پوستر چادرها را زحمت کشیدند هم پوستر رادیولوژی. تا اینجای کار صفر ریال هزینه کردیم. در فضای پیام‌رسان «بله» استوری کردیم. گفتم خدایا اینستاگرام ندارم چه کار کنم؟ مگر چند نفر در بله می‌خواهند ببینند؟ رفقا دست‌به‌دست دادند و استوری شد و به کانال‌های ایتا رفت. از شهرها و شهرستان‌های کناری هم به ما چادر دادند. الحمدلله فضای رسانه‌ای هم برای ما رایگان در آمد.

به جایی رسیدیم که تقاضا برای شابلون بالا رفته بود و از شهرهای کناری هم می‌خواستند. علاوه بر تیم خودمان تیم‌های دیگر هم از ما شابلون می‌خواستند. یکسری از بچه‌های دانشجو، زمانی که شهر عاری از هرگونه سیاهی و نشانه بود، پای کار آمدند؛ مثلا بانک‌های شهر و برخی از ادارات اقدامی نکرده بودند و هنوز در بهت مانده بودند؛ ما می‌گوییم در بهت مانده بودند شما هم بگویید در بهت مانده بودند. این رفقا شبانه‌روزی شابلون می‌زدند و خیلی هزینه‌ها را به جان می‌خریدند. شابلون هم مستهلک می‌شود. دیدم دیگر فامیل‌های من جوابگو نیستند، لذا کار را یکی از مجموعه‌های رادیولوژی شهرستان بابل تقبل کرد. ابتدا به من گفت بیایید بسته نو بگیرید، بروید، اما من مخالفت کردم و گفتم کشور درگیر جنگ است. فردا پس فردا می‌بینیم نیست و نداریم. من آن ضایعاتی‌ها را از شما می‌خواهم، گفتند اصلا ما تهیه می‌کنیم، برای رهبر شهیدمان حتی جانمان را هم می‌دهیم. گفتم بگذار باشد فردا پس فردا یکی مریض می‌شود نیاز می‌شود. ضایعاتی‌ها را گرفتیم و شروع به تولید کردیم.

ادوات حاضر شد. از بچه‌هایی که قرار بود کار را انجام دهند یکی چرخ خیاطی از خانه‌اش



آورد. شش، هفت دختر دانشجو چرخ‌هایی را که خدا تومان قیمتشان است و اتویی که شاید هشتاد میلیون وجه رایج ملی قیمت دارد را آوردند و یک کار زیبا انجام دادند. بعد از آن داریست هم برایمان رایگان شد. یک بنده خدایی داریستش را آورد. کیسه‌ای که روی آن کشیدند نایلون دشت و مزارع کشاورزی ما بود. در فضا و مسیر راهپیمایی یک غرفه داریستی زدند و دخترها زیر باران و آفتاب همان جا دوخت و دوز انجام می‌دادند. از هشت صبح تا پایان راهپیمایی. مردم دائماً با این صحنه مواجه بودند، خودشان نقدی کمک می‌کردند، پارچه می‌دادند و می‌پرسیدند می‌توانیم چرخ خیاطی بیاوریم؟ اگر برای حمل لوازم کمک نیاز دارید بگویید. شام، نهار، عصرانه، آب، شربت، مردم هر کمکی که ازشان برمی‌آمد، انجام می‌دادند چون با این صحنه مواجه بودند که کاری دارد رقم می‌خورد و یک اثرگذاری در شهر اتفاق می‌افتد.

### می‌خواستند در این اثرگذاری نقشی داشته باشند...

بله یعنی هرکدام که این را می‌دیدند حس می‌کردند باید نقشی را ایفا کنند و واقعا هم تقبل می‌کردند. وقتی می‌دیدند یک دانشجوی خانم آمده و توانسته، می‌گفتند چرا من نتوانم؟ چرا من این نقش را ایفا نکنم؟ اینها کار را ادامه دادند و شابلون‌ها را تولید کرده و به خانم‌ها دادند. حتی ایده‌پردازی هم از طرف خود مخاطب بود. یک روز می‌آمد و می‌گفت می‌شود در این فضا که جمعیت «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک» شده، برای من یک پرچم اللهم عجل لولیک الفرج بزنی؟ یکی آمده بود می‌پرسید: می‌توانی برای من رهبر شهید بزنی؟ یکی دیگر می‌گفت: من خودم طراحی کردم می‌توانید شابلون کنید توزیع عمومی داشته باشید؟ ما می‌رفتیم دم در خانه‌های مردم و پارچه‌ها را تحویل می‌گرفتیم و اینها با اشک‌ها و لبخندها همراه بود. دعا می‌کردند، از ما التماس دعا داشتند، نقدی کمک می‌کردند، می‌پرسیدند نخ نمی‌خواهید بدهیم؟ چرخ خیاطی‌هایتان سالم است؟ سوزن‌هایش سالم است؟ می‌رفتیم رنگ بخریم طرف می‌فهمید برای چه کاری می‌خواهیم، می‌پرسید: می‌شود من هم سهیم باشم؟ طوری شده بود که ما دیگر در شهر احساس غریبی نمی‌کردیم، آن غربتی که قبلاً در شهر حس می‌کردیم را دیگر نداشتیم. شهر خانه ما بچه مذهبی‌ها شده بود. یعنی اگر زمانی می‌گفتیم شهر باید به من هیئتی عادت کند، حالا دیگر شهر با من انقلابی یکی شده بود. ما آنجا در شهر زیست می‌کردیم. مقداری که کار جلوتر رفت دیدیم علاوه بر گروه خودمان، در شهرهای دیگر هم پرچم تولید می‌کنند. بر خلاف سازمان‌های عریض و طویل که یک مجموعه تأسیس می‌کنند و همان‌جا



باتلاق آنها می‌شود و آنقدر ادامه می‌دهند که به رکود می‌رسند، مثل اتفاقی که در کرونا رقم خورد و ما شاهدش بودیم، تصمیم به تغییر گرفتیم تا مثل دیگر مجموعه‌های مردمی پویا عمل کنیم.

خدا به مجموعه ما نظر کرد و لطف امام زمان شامل حال ما شد و به این نتیجه رسیدیم که باید از فضای پرچم خارج شویم؛ چون این فضا اشباع شده است. فضا به سمت هویت بخشی به مخاطب در صحنه می‌رفت. پیشنهاد مخاطبان خانم این بود که برایشان حمایل تولید کنیم. فضای تولید پرچم را به تولید حمایل تبدیل کردیم. حمایل‌ها به چه شکل بود؟ ما این را برای خانم‌های چادری تولید می‌کردیم. این ایده قشنگی بود که در وادی نخست به ذهن بچه‌ها رسید؛ پارچه‌ها را به شکل مستطیلی که یکی از وجه‌های آن تیز به سمت پایین است - مثل کتیبه - می‌بریدند، حاشیه دور آن را با چفیه‌های قدیمی، که از اردوهای راهیان نور گذشته مانده بود، حاشیه‌دوزی می‌کردند و روی پارچه سیاه یک رهبر شهید یا اللهم عجل لولیک الفرج یا هر شعار دیگری که مد نظرشان بود یا پیشنهاد خود مخاطب بود، چاپ می‌کردند. در فضای راهپیمایی بابل، که خدا برکت داد و عکس‌ها و فیلم‌های آن هم خیلی خوب صدا کرد، یک شب توفیق شد و برای شعار دادن بالای کامیون رفتیم. ناگهان دیدم حمایلی که ما تولید کردیم آنجاست. خیلی حس شورانگیز و شغف‌انگیزی برای من داشت. اما مدتی گذشت و دیدیم تب‌وتاب حمایل هم خوابید. یعنی هر کسی که این خواست را داشت که حمایل استفاده کند، دیگر گرفته و استفاده کرده بود. کم‌کم به ایام عید و سال نورسیدیم و این ایده به ذهنم زد که ذیل طرح سین هشتم که در سطح کشور ارائه شده بود، فکر می‌کنم طرح برای قرارگاه خاتم بود، ما سین هشتم منحصر به فرد خودمان را اجرا کنیم و آن را در سفره عید مردم داشته باشیم. لذا ما سربند را تولید کردیم. سربندهایی را با متن یا لئارات الخامنه‌ای، جانفدای ایران و جانم فدای ایران تولید کردیم. دوباره برای طراحی استوری گذاشتیم، یک نفر آن را تقبل کرد و طراحی آن را انجام داد، دوباره برای رنگ استوری گذاشتیم. دوباره و دوباره استوری گذاشتیم. مردم هزینه‌های آن را تقبل کردند و همین‌طور برای پارچه، برش و چاپ، همه اینها در خیابان رقم می‌خورد و یک رنگ و بوی جدیدی به فضا می‌داد.

یعنی آقایان را می‌دیدیم که در خیابان با سربند تولیدی ما و خانم‌ها با حمایل تولیدی ما



می آمدند. به ما خیلی احساس شعف می داد. که ما هم درست است نتوانستیم پای لانچر باشیم یا کار ویژه ای انجام دهیم، اما این سربند به مخاطب ما هویت داده است؛ او حس می کند من خودم الان یک آدم رسانه هستم. چیزی بود که اگر قرار بود پیش امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف سرمان پایین باشد، برای این سرافکنندگی بگوییم حداقل ما در حرکت بودیم.

این کار همین طور ادامه پیدا کرد تا اینکه دیدیم هوا بارانی شد. خانم ها زنگ زدند و گفتند ما تا زانو در آب هستیم و خیس شدیم. مستاصل شده بودم که چه کنم؟ چون داریست برای ما رایگان درآمده بود و موجودی ما هم به آن صورت نبود که دوباره هزینه کنیم. دروغ چرا؟ عهدی هم کرده بودیم که هزینه نکنیم. گفتیم اگر کار فرهنگی است، باید خودش اقتصاد خودش را تامین کند، چون قرار است نیازی را پاسخ دهد، هر زمان که اقتصادش تامین نشد یعنی دیگر جامعه به آن نیاز ندارد. پس تا زمانی که نیاز هست، از پولی که مردم با کارگری، کشاورزی و از شام خود و غذای بچه زن، آوردند و به ما دادند باید ادامه دهیم.

مستاصل بودم که چه کاری کنم و چه کاری نکنم. تا اینکه به بنده خدایی که تولید بلوک داشت گفتم بلوک داری به ما بدهی؟ گفت هر چه داشتم فروختم. به یک نفر دیگر زنگ زدم، او هم همین طور گفت. خانه بودم و مستاصل. مادرم گفت ما می خواستیم مرغدانی بسازیم، بلوک ها در خانه است، بگیر و ببر. گفتم پس نمی آورم، گفت تا الان چه چیزی بردی که پس آوردی؟ قشنگ این بود که مامان بگوید ملت شهید دادند و جنازه را پس نگرفتند. ولی در آن لحظه در ذهن خودم این بود، که ملت شهید دادند و پس نگرفتند. من با ماشین خودم که نمی توانستم شصت بلوک ببرم، اگر هم بخواهم ببرم دیر می شود، این بچه ها اذیت هستند. شاید بپرسید چرا بلوک؟ مگر می شود چرخ خیاطی را روی بلوک سوار کرد؟ قبل از آن با شخص دیگری که مداح هستند، هماهنگ کرده بودم. به او زنگ زدم و گفتم آقا سعید، دخترها برای رهبر شهید خیاطی می کنند، زیر باران هستند و برای زیر پایشان چوب می خواهند. دو تخته نئوپان به ما داد. نمی دانم هزینه آن چقدر است. گفتم هزینه چه می شود؟ گفت فدای سر حضرت زهرا (س). گفتم چه زمانی پس بیاورم؟ گفت حالا برو. آنها را باید با نیشان می بردم. دوباره به کسی زنگ زدم و گفتم برای این کار نیشان داری؟ گفت بار می برم. به دیگری زنگ زدم، باز هم نشد. به دایی ام زنگ زدم. گفتم دایی نیشان داری؟ گفت درون آن سبزی دارم. گفتم چه کار کنم؟ گفت به فلانی زنگ بزن. گفتم



زنگ زد. ماشین را جلوی خانه پارک کرده بودم. همین طور باران می‌زد، دلم نمی‌آمد در ماشین بنشینم. بیرون آمدم، دیدم سرم درد می‌گیرد. دوباره در ماشین نشستم. مستاصل نشسته بودم و مدام به این و آن زنگ می‌زدم. دیدم گوشی زنگ خورد و دایمی بود. گفتم تو هم که دست ما را در پوست گردو گذاشتی. از رزمنده‌های جنگ و جانباز شیمیایی بوده و دلسوخته است. گفت سبزی‌ها را خالی کردم، بیا برویم. این یعنی درآمد یک هفته‌ام را زمین گذاشتم، بیا برویم این را بیاوریم بعد دوباره سبزی‌ها را بار می‌زنم و شب می‌فروشم، خدا کریم است. اول به خانه ما آمد و بلوک‌ها را بار زدیم. همسایه‌ها فهمیدند داستان برای آقا است، مکانیک و جلوبندی‌سازی و سپرسازی جلو آمدند و بار زدند. طوری شد که تقریباً من دست نزدیم. بلوک‌ها را بار زدیم و به مغازه آقا سعید رفتیم. چوب‌ها را خودشان برش زدند، خودشان سوار کردند. نایلون‌هایی که قرار بود روی غرفه بکشیم که باران از چادر به داخل نیاید و مردم داده بودند، روی چوب کشیدیم. آنها را سوار ماشین دایمی کردیم و بردیم. آنجا رفتیم، برای اینکه بلوک‌ها را روی زمین پهن کنیم، دوباره مردم آمدند و پهن کردند.

یعنی تنه‌کاری که خودم انجام دادم این بود که از داریست بالا رفتم و نایلون را بستم، چون خودم خوشم می‌آمد و کیف می‌کردم. وگرنه شاید اگر آن را هم به مردم می‌دادم، انجام می‌دادند. خدایا ما را ببخش که برای کیف کردن خودمان رفتیم کاری را انجام دادیم. یک نکته جالب توجه داشت که اگر مجبور بودیم هر شب لوازم را جمع کنیم و دوباره پهن کنیم، خیلی وقت می‌برد. اگر به شما بگویم یک عده این شب‌ها در این سرما در غرفه می‌خوابیدند باورتان می‌شود؟ بخاری نداشتیم، یک نفر بخاری آورد. گفتند کم است و سرد است، یک نفر دیگر هم بخاری آورد. گفتند زیلو نیاز داریم، یک نفر زیلو آورد. برق نیاز داشتیم، نمی‌توانستیم از تیر برق بگیریم. مجموعه‌ای پشت ما بود، با مدیر آن صحبت کردیم، گفت کل مجموعه در اختیار شما باشد. سیم‌کشی و ... همه کارها را خود مردم آمدند و انجام دادند. به یکی زنگ زدند و گفتند می‌آیی برق‌کشی انجام دهی؟ گفت آره. خودش آمد و نشست برید و سیم را جازد و ... این غرفه همین طور ادامه داشت و مردم می‌آمدند و ایده می‌دادند، الگوبرداری می‌کردند، خودشان در شهرهای دیگر انجام می‌دادند. از شهرهای دیگر پارچه می‌آوردند. اینها باعث شد یک عده جرئت کنند که خودشان این مسیر را ادامه دهند.

آن اوایل کنار ما، یعنی اصلاً در فضای شهری ما تعدادی از افراد به خودی خود جرئت



نمی‌کردند بیایند و جایی بنشینند و غرفه کودک راه بیندازند. دختران مادر کنار این غرفه خلاقیت به خرج دادند، آمدند و یک ویدئو پروژکتور گذاشتند. نماهنگ‌های «لگویی» را پخش کردند و روی صورت و دست بچه‌ها نقاشی کشیدند. چند وقت بعد دیدیم کنار اینها غرفه‌ای تشکیل شد برای کار تخصصی کودک. این برای ما خیلی شورانگیز بود؛ اینکه کاری که این بچه‌ها به مدد خدا رقم زدند، راکد و در باتلاق نماند.

تیم خوبی شکل گرفت. همه با هم دست دادند و کار مردمی پیش رفت. خودشان را توانمند کردند، چیزهایی را که نیاز داشتند یاد بگیرند، فیلم دیدند و یاد گرفتند و پرسیدند. مثلاً چرخ خیاطی آنها خراب شده بود، بندگان خدا زنگ زدند از کسی یاد گرفتند که چه کار باید بکنند و درست کردند. مثلاً این مدل دوخت را بلد نبودند و یاد گرفتند. در مدل نگاهشان بازآفرینی می‌کردند و رشد و نمو داشتند. در موضوع خاصی دست و پا نزدند. درباره بچه‌های خیاطی توضیح دادم، در حق بچه‌های شابلون اجحاف نشود؛ مثلاً بچه‌هایی که شابلون تولید می‌کردند، علاوه بر اینکه مجموعه خودمان را پیش می‌بردند، تقریباً تمام مساجد شهر آمدند و از آنها شابلون گرفتند.

**همین را می‌خواستم بگویم؛ شما با طرح شابلون، قبل از اینکه شهرداری بخواهد وارد عمل شود، فضا سازی شهری را متناسب با ایام انجام دادید.**

بله کاملاً. عکس‌ها، طرح‌ها و متن‌های مختلف داشتیم. بچه‌ها خیلی بادل و جرئت بودند؛ درب ادارات مختلف، متن‌های مقتضی همان اداره را چاپ می‌کردند. یعنی می‌دانستند درب این اداره باید چه چیزی بزنند. جایی که باید عکس حاج قاسم را بزنند، عکس حاج قاسم را می‌زدند. جایی که باید حرف دیگری می‌زدند، حرف دیگری می‌زدند. فضای شهری را دگرگون کردند. زمانی که بچه‌ها شروع به کار در فضای شهر کردند، کلا شش غرفه بود.

اینکه می‌خواهم بگویم در حوزه کاری من نیست، می‌خواهم در حق آن بچه‌ها اجحاف نشود؛ وقتی موکب جای راه انداختند، آن روز فقط دو موکب جای بود که بچه‌های ما راه انداختند و الان کل شهر پر از موکب است.

**ما حدود دو هفته پیش در خدمت آقای نجفی بودیم که بحث موکب را در بابل انجام**



**داده بودند و توانستند گسترش دهند.**

خدا خیرشان دهد. عده دیگری از همین بچه‌ها که برای دانشگاه امام صادق (ع) بودند، موشک صورتی درست کردند، اِلمانی از فتاح بود. ۲.۵ متر قد آن بود. این باعث شد خود بچه‌ها موشک‌هایی در ابعاد یک متر و نیم متر درست کنند و بیاورند. این خودش جریانی را راه انداخت. الحمدلله آن ایده اولیه که داشتند، آن جسارت و خلاقیت و اعتبار، انگار اشتباه نکردند و انگار سید شهید حق داشت که گام دوم را در بین دانشجوها شرح داد.

**خیلی عالی. خدا به شما قوت دهد. من هر چه سوال داشتم، شما در صحبت‌های خود پاسخ دادید.**

طرح دیگری هم هست، اگر فرصت باشد بگویم.

**اگر کوتاه باشد، بفرمایید. چون می‌خواهیم در خدمت خانم طاهری هم باشیم.**

طرح دیگری هم داشتیم. رهبر شهید توصیه فرمودند که سوره فتح، دعای توسل و دعای چهارده صحیفه سجادیه را قرائت داشته باشیم. ما تعدادی قاری داشتیم که می‌خواستند ایفای نقش کنند. گروهی را از قبل داشتیم که خودم دیگر فرصت نمی‌کردم بالای سر کار بایستم. یکی از این رفقا قاری بود و واقعا دلش می‌خواست کار کند و اتفاقا همسر خانمی بود که موکب چرخ خیاطی یعنی موکب حضرت خدیجه (س) را اداره می‌کرد، من گروه را به ایشان دادم. در گذشته در آن گروه صرفا یادآوری می‌کردیم که دعای فلان قرائت شود، روز فلان است و... ایشان کار جذابی را رقم زد، آن هم این بود که هر شب در بستر بله قرائت آنلاین می‌گذاشتند و از قاری‌های مختلف شهر استفاده می‌کردند. یعنی برای قاریان که این پتانسیل بالقوه را داشتند ولی بالفعل نبودند، نقش تعریف کردند. آن‌ها را بالفعل کردند. ما دیگر چه می‌خواهیم؟ فرد توانمندی یا استعداد داشته باشد و ما بتوانیم از آن استفاده کنیم. این جریان هنوز دارد. بعد از سوره فتح کار به ایشان مزه کرد. حلاوت اثرگذاری را که چشیدند، به این مسیر ادامه دادند و الان دعای توسل را می‌خوانند. بعد از این هم ان‌شاءالله قرار است دعای چهاردهم صحیفه سجادیه را بخوانند. هر روز به این قاریان و مخاطبان اضافه می‌شود. عده‌ای که در روز اصلا فرصت نمی‌کردند که دعا را بخوانند، اعلان گروه که می‌آید، می‌خوانند. پیگیر هم هستند، مدام پیام خصوصی می‌دهند، یادآوری می‌کنند. یک ادمین خانم داریم که پیگیر خانم‌ها است و یک ادمین آقا که پیگیر آقایان است. این هم کار دیگری بود که این زوج جوان رقم زدند.

باید این اثرگذاری و حضور مردم تبدیل به یک ارزش شود. برای کنش مردمی ارزش‌سازی



شود. مثل اربعین که کسی از کسی در هیأت نمی‌پرسد که آیا اربعین می‌روی؟ بلکه می‌پرسد برای اربعین چه زمانی می‌روی؟ اربعین به یک امر بدیهی بدل شده است. سابقاً بخاطر نداریم که کسی از کسی بپرسد می‌روی رأی بدهی یا نه؟ بلکه می‌پرسند کی برای رأی دادن برویم. چون آن اثرگذاری برای شخص یک ارزش شده است. البته خدای نکرده ضد ارزش نبوده بلکه اثرگذاری آن ملموس شده است.

اگر این ارزش را برای مردم ملموس کرده و تحت لوای آن هویت دهیم خوب است. کاری که در این غرفه اتفاق افتاد این بود که افراد نتیجه کنش خود را در همان لحظه می‌بینند و تفاوتی که در شهر رقم خورده لمس می‌کنند. امروز که پتروشیمی مشکل دارد بچه‌ها به این ایده افتادند که ما این همه تولیدات داشتیم و این تیم را همدلانه کنار هم ایجاد کردیم و افراد مختلف به کمک می‌کنند حالا هم باید کاری کنیم که حداقل نایلون کمتر مصرف شود. الان کیسه‌های دستی تولید می‌کنند. چون کنشگری برایشان تبدیل به ارزش شده و هویتی برایشان ساخته. آنها را به نام تیم حضرت خدیجه (س) می‌شناسند. جسارت به استاد جامعه‌شناسی که بعد از من صحبت خواهند کرد نباشد، اسائه ادب می‌کنم و عذرخواهم، به جنبش‌هایی که در مقابل ما هستند نگاه کنیم هویت افراد با اثرگذاری که در آن جنبش داشته‌اند تعریف می‌شود. یعنی تا آخرین روزی که کمونیست حیات می‌کند، تتوچکش و داس روی تن او هست. یا فلان آدم جلیقه زرد داخل فرانسه، مجسمه جلیقه زرد همراهش است، چون هویت خود را با نبردی که در آن حضور داشته تعریف می‌کند. این نبردی که ما امروز در خیابان داریم باید در کنارش ارزش‌سازی و هویت بخشی اتفاق بیفتد تا نسبت خودش را با آینده این انقلاب پیدا کند. در حقیقت صاحبان اصلی این انقلاب هم همین مردم هستند و جمهوری اسلامی و تمام شئون این کشور را مردم انتخاب می‌کنند.

### رهبر شهید صحبتی دارند که جمهوری اسلامی بر دو پایه جمهوریت و اسلامیت است.

خدا به شما خیر دهد. خدا رهبر شهیدمان را رحمت کند، عزیز بودند، خدا عزیزترشان کرد. اگر این جمهور هویت خود را بازیابی کند، دوباره در صحنه خواهد بود. در سیل بوده، زلزله، انتخابات و هشت سال دفاع مقدس، در همه اینها بوده است. در غرفه‌ای که بچه‌ها کار می‌کنند عکسی هست که نیمی از آن، تصویر بانوان در سال‌های دفاع مقدس است و نیم دیگر آن تصویری رنگی از زمان حال است که در هردو بانوان مشغول خیاطی در پشت جبهه هستند. این یعنی خط ادامه دارد و مردم همچنان پای کار هستند تا کجا به آنها عرصه داده شود. تا منی که ادعای حلقه میانی بودن و نخبه بودن دارم تا کجا برایشان عرصه باز کنم.



هر چقدر ما بیشتر به آنها ضریب دهیم، مردم بیشتر پای کار می‌آیند. من، آقای پرمدها، باید برایش زمینه‌سازی کنم. من اگر کار را درست انجام دهم و برایش هویت‌سازی کنم در همه بزنگاه‌های تاریخ ان‌شاء‌الله مردم دست جمهوری اسلامی را خواهند گرفت چون می‌دانند که این مسیر ان‌شاء‌الله به مدد‌الله وصل به ظهور خواهد شد.

**ان‌شاء‌الله خیلی از شما ممنونم لطف و محبت کردید.**

**چند دقیقه‌ای در خدمت خانم طاهری از استان چهارمحال باشیم. خانم طاهری خدمت شما سلام عرض می‌کنم. با توجه به اینکه بخشی از طرحی که آقای بابایی زحمت کشیده‌اند و در شهر بابل اجرا می‌کنند، برگرفته از زحمات شما بود که انجام دادید و طرح آن هم در سایت مدرسه حرکت ثبت شده است چند دقیقه‌ای در خدمت شما هستیم.**

**سلام علیکم، خانم طاهری بفرمایید.**

خانم طاهری: عرض سلام و ادب و احترام خدمت شما بزرگواران و همکاران فرهنگی در این جلسه مجازی، عرض خدا قوت خدمت آقای بابایی بزرگوار دارم، ان‌شاء‌الله که عاقبت به خیر شوند. چقدر به این بزرگوار و جوانانی که در جامعه ما کار فرهنگی می‌کنند، افتخار می‌کنیم. آقای بابایی گفتند من اشک شوق ریختم، من هم الان بخاطر این کار زیبا و فرهنگی ایشان اشک شوق ریختم. ما اولین بار در شروع کار به خانم حضرت زهرا (س) توسل کردیم که کار خالصانه بچه‌ها و توسل به این بانوی بزرگوار باعث رشد کار فرهنگی ما شد.

بنده که کاره‌ای نبودم و همه‌اش همکاری دوستان و دختران دهه هشتادی هیئت دخترانه استان ما بود. داشتم صحبت‌های آقای بابایی را گوش می‌دادم به نظرم رسید وقتی یک ایده مذهبی و فرهنگی با انگیزه‌های خالصانه و برنامه‌های دقیق اجرا می‌شود می‌تواند گسترده‌ترین لایه‌های جامعه را هم تحت تاثیر قرار دهد.

طرح «چادر من، بیرق حسین (ع)» ثابت کرد که برای احیای فضاهای مذهبی و اجتماعی نیاز به بودجه‌های کلان نیست بلکه نیاز به مدیریت خلاق و مشارکت مردمی است. ما در شهرکرد و بابل یاد گرفتیم که وقتی مردم احساس کنند بخشی از هویت‌شان یعنی چادرشان در خدمت ارزش‌های والای دینی مذهبی و آقا امام حسین (ع) قرار گرفته است، مقاومت‌شان به تعهد تبدیل می‌شود. ما این الگورا نه فقط برای محله بلکه به عنوان یک الگوی تکرارپذیر کشوری به سراسر محلات کشورمان تقدیم می‌کنیم. وقتی مردم خودشان



چادرشان را می‌آورند تا در تولید خیمه‌گاه و پرچم سهیم شوند، نمی‌گویند این خیمه‌گاه برای دولت و فلان مسجد است بلکه می‌گویند این خیمه‌گاه ما است. این تغییر نگرش باعث پایدار شدن نوع مشارکت مردم می‌شود.

در مورد هویت بخشی به محله؛ محله ما یک محله کم‌برخوردار و بدون امکانات بود. علیرغم اینکه برچسب‌هایی به محله ما خورده و صحبت‌های بدی راجع به محله ما شده بود با چند دختر دهه هشتادی هیأت دخترانه را شروع کردیم. تبدیل شدن یک چنین محله کم‌برخورداری به یک الگوی کشوری، بزرگترین دستاورد روانی شد که توانست شکست‌زدگی و انزوا را در بین اهالی محله از بین ببرد و احساس غرور و افتخار را در محله ایجاد کند.

تمرکز بر چادر و خیمه‌گاه دخترانه باعث شد که فضای هیئت جهت جذب دختران نوجوان و زنان ایجاد بشود تا در عرصه‌های عمومی و مذهبی، نه به عنوان تماشاگر بلکه به عنوان فرد فعال و مدیر، حضور داشته باشند. همان‌طور که آقای بابایی فرمودند وقتی کار فرهنگی صورت می‌گیرد، هرکس هرطور که بلد هست دوست دارد نقش آفرینی کند و در واقع یک حس تعلق ایجاد می‌شود. وقتی اهالی محله چادرهای کهنه خودشان را می‌آورند، احساس تعلقی ایجاد می‌شود. کار فرهنگی همچنین باعث بازآفرینی و تشکیل تیم‌های مهارت‌محور می‌شود. خیاط‌ها چرخ خیاطی می‌آورند. خطاط‌ها، کسانی که خطاطی بلدند روی پارچه‌ها خطاطی می‌کنند. هر کسی هر هنر و خلاقیتی که دارد پای این کار می‌آورد.

ما توانستیم به کمک دختران و زنان محله آن خیمه‌گاه‌های نمادین، پرچم‌های بلند و خطاطی اسم زیبای ائمه بر روی پارچه‌ها را رقم بزنیم. هدف ما، مأموریت بخشی به افراد محله بود. ما می‌توانستیم با پول نذری خودمان برویم و پرچم و پارچه تهیه کنیم چون برای سایر امور و کارهای فرهنگی ما از کمک‌های نقدی مردم استفاده کردیم و انجام دادیم. در مورد این طرح، هدف دوختن چادرها نبود بلکه دخترانه کردن فضا و پای کار فرهنگی آمدن مردم بود. خدا را شکر توانستیم پسماندهایی که در محله بود را به فرصت تبدیل و خیمه‌ها را ایجاد کنیم؛ هم‌زمان هویت مذهبی-اجتماعی را هم در محله تعریف کردیم. خدا را شکر می‌کنیم که این کار فرهنگی توانست برای سایر مناطق الگویی باشد. از آقای بابایی تشکر می‌کنم. واقعا باعث افتخار همه ما است که این کار فرهنگی را ایجاد کردند.

### از شما تشکر می‌کنم.

خانم طاهری: ان شاء الله بتوانیم این الگورادر سراسر کشور اجرا کنیم. نه فقط الگوی چادر



من، بیرق حسین (ع) بلکه سایر الگوهای فرهنگی هم توسعه پیدا کند. از ظرفیت، ایده و خلاقیت‌های جوانان استفاده کنیم تا بتوانیم در مسیر ظهور و تمدن‌سازی قدم برداریم.

### خیلی متشکر، لطف کردید.

از لطف و محبت شما ممنون هستیم. دوستان می‌توانند در سایت مدرسه حرکت قسمت تجربه‌ها، تجربه «چادر من، پرچم امام حسین (ع)» را که مبدعش خانم طاهری هستند مطالعه کنند و همچنین طرح آقای بابایی را که بعد از نشست در کانال مدرسه حرکت در اختیار بزرگواران قرار می‌گیرد. در ادامه خدمت آقای دکتر ناظمی هستیم و از بیانات ایشان بهره‌مند می‌شویم. آقای دکتر ما در خدمتیم. سلام علیکم و رحمت الله.

دکتر ناظمی: سلام علیکم. بسم الله الرحمن الرحيم. خدمت عزیزان عرض سلام و ادب دارم و در خدمتتان هستم.

نکاتی که شما در جلسه گذشته فرمودید: یک در رابطه با این بود که اگر وضعیت حساس و خطرناکتر شد چه اقداماتی باید صورت بگیرد. دوم حفظ شعائر که نکته زیبایی در مورد پرچم‌گردانی و فضایی که در سطح شهر می‌توان به وجود آورد، فرمودید. سوالی که مخاطبین از ما داشتند این بود که این شور و انرژی‌ای که بین مردم وجود دارد را به کدام سمت ببریم که به مسیر اشتباه نرود و در مسیر درست خودش باشد و کدام فعالیت را در این مسیر اولویت می‌دانید؟

همان شعائر که یک نمونه در مورد پرچم‌گردانی فرمودید و این شعائر تعداد دیگری هم می‌تواند باشد که اگر صلاح می‌دانید در خدمتتان باشیم و توضیح بفرمایید.

نکته مهم در بحث شعائر که در سایر فعالیت‌ها هم تا حدی ساری و جاری هست، حفظ وحدت ملی کشور است. یعنی به هیچ عنوان در شعائر، فضا اینطور نباشد که باز هم فقط ما انقلابی‌ها باشیم که وسط میدان هستیم. من چند روز پیش ارومیه بودم و می‌خواستم فیلم بگیرم از آن صحنه که حالم منقلب شد و نتوانستم فیلم بگیرم. یک نفر از این خواهران انقلابی با پوشیه و چادر مشکی پرچم‌گردانی می‌کردند. دو، سه جوانی که با هر منطقی نگاه کنیم، تیپ آنها به لات و لوت‌ها می‌خورد و تعبیر دیگری نمی‌شد درباره آنها گفت، نزدیک این خانم آمدند. من ایستادم و فکر می‌کردم که می‌خواهند مزاحمتی ایجاد کنند ولی دیدم که دارند تشویق. ابراز لطف می‌کنند.



به خاطر همین دارم تاکید می‌کنم که باید همه اقشار را درگیر کند. دقت کنید این فرصت، فرصتی است که خیلی کم و به ندرت به دست ما می‌آید. که این خطر در شهرستان‌ها بیشتر وجود دارد. چرا در شهرستان بیشتر هست؟ چون در شهرستان‌ها، دوربین و ارزیابی عمومی کمتر است و پیچیدگی‌های خودش را دارد. ما کشور پیچیده‌ای داریم. کشوری داریم که خیلی متنوع است و هضم این تنوع واقعا کار دشواری است. آن کسی که در استان گلستان زندگی می‌کند با کسی که در کردستان و با کسی که در سیستان زندگی می‌کند، هرکدام فرمول‌های خودش را دارند و فرمول‌هایشان تغییر می‌کند. به همین خاطر گفتم که خیلی مهم است که با پوشش‌های و رویکردهای متنوع بیایند. مشخص شود که این شعائر، شعائر ملی است.

مدتی بعد ایام عزاداری اباعبدالله خواهد رسید و خیلی نمانده است. الان هم عید قربان را داریم. می‌خواهم بگویم شعائر مذهبی‌مان سر جای خودش هست ولی آنچه که مهم است شعائر ملی در این ماجرا است. البته شعائر ملی در باطن دینی هستند ولی در ظاهر باید تیپ‌های مختلف بیایند و دیده شوند. خجالت نکشید، بروید فیلم و عکس بگیرید. من اشتباه کردم که فیلم نگرفتم. تا می‌بینید چنین صحنه‌هایی هستند بروید فیلم بگیرید و پخش کنید و نشان بدهید که چه انقلابی در روح و روان ملت ایران رخ داده است. اگر شما نگویند، این جنبش را تحریف می‌کنند و دشمن در این کار خیلی قوی است.

این را هم بگویم که حتی اگر بروید منت بکشید هم مطمئن باشید انجام وظیفه کردید. حتی اگر بروید پول بدهید مثلا بگویند برایت بستنی، چایی یا ساندویچ می‌خرم، در شرع آمده است که «مؤلفه قلوبهم» است و این یک قاعده فقهی خیلی مشهور است. شما می‌بینید اگر یک هدیه برای کسی بخرید قلبش خیلی به حق نزدیک می‌شود. خدا می‌گوید این کار ابکن و بگذار قلبش نرم و به حق نزدیک شود. مثال را هم به لحاظ مرسوم بودن، دو مثال خانه‌ها و ماشین‌ها را عنوان کردم. منتها این دو مورد یک مقدار زحمت و دنگ و فنگ دارد ولی ما تعدادمان کم نیست. هرچقدر در شهرستان کوچکتري زندگی کنید این کار برایتان راحت‌تر است. هر کسی و هر گروهی از جوانمردان و شیرزنان این کار را ولو در کوچکتري شهرستان انجام دادند، مطمئن باشند که بلافاصله سرایت می‌کند و به سرعت تا خود تهران خواهد آمد.

رفقا این کار بی‌اندازه برای ذهنیت دشمنان مهم است. یعنی بی‌اندازه به ما قدرت می‌دهد و دشمن را از ما می‌ترساند. اینکه ببینند مثلا شما در این شهرک و آن شهرک، نه صد درصد



بلکه پنجاه درصد مردم را بتوانید متقاعد کنید که پرچمی که شما با پول شخصی خریدید را به پنجره منزلشان بزنند و عکس و فیلمش پخش شود. ما برایتان تسهیل می‌کنیم که شبکه افق و شبکه‌های مختلف تلویزیون فعالیت‌تان را پوشش دهند. شما اقدام کنید، پوشش رسانه‌ای آن با ما باشد.

مثلا در شهرستان خود من یکسری جوانمرد و شیرزن جمع شدیم، به شهرداری مراجعه کردیم، خیرین هم جمع شدند پرچم‌ها را زدند و الان داریم انجام می‌دهیم. مثلا اگر ده هزار منزل در شهرستان ما هست موفق شدیم در پنج هزار منزل این پرچم‌ها را نصب کنیم. البته در بعضی شهرستان‌ها هیچ تعجبی ندارد حتی اگر صد درصد منازل پرچم نصب شود چون شهرستان با شهرستان خیلی متفاوت است. در شهرهای مذهبی ما هیچ تعجبی ندارد که در صد درصد منازل این کار با موفقیت انجام شود. این کار را بکنید و ببینید که در شهرستان‌های کنار هم به سرعت سرایت می‌کند.

یک نفر می‌گوید من کار دیگری می‌توانم انجام دهم. مثلا لباس منقش با لوگوی پرچم یا هر چیز دیگری که مربوط به جمهوری اسلامی است، می‌توانم تهیه کنم. مثال دیگر کاری است که دوستان می‌گفتند با ماشین‌ها انجام می‌دهند منتها در این قضیه من از همان ابتدا گفتم در مبادی ورودی شهر بگذاریم که مردم از سفر که برمی‌گردند همان جا این کار انجام شود که نشد و متاسفانه از دستمان رفت. یک مقداری تامل کنید و ببینید کجا می‌شود این کارها را انجام داد. نقش‌های پشت شیشه، پرچم‌های کنار ماشین، لباس‌ها و هر جایی که ممکن است تجمع وجود داشته باشد، فرصت کار هست. مثلا در تجمعات به خیرین بگویید که مبلغی که هر سال برای اباعبدالله (ع) نذر می‌دادید، بیست درصد کم کنید و این بیست درصد را صرف خرید پرچم، پیراهن، روسری، چادر و... کنید که این مسئله باب بشود. این موارد از فرصت‌های تجمعات است. یک جای مهمی که فرصت هست، محافل انسان-رسانه است. منظور از این محافل چه جایی است؟ مثلا هیئت یک مورد است. می‌گویید من هیئت را هماهنگ هستم که البته هیئت‌ها آنطور که باید و شاید هماهنگ نیستند. مثلا در هیئت‌های هفتگی، طرف می‌آید دعا و زیات می‌خواند و می‌رود. مگر غیر از این است؟ ما در هیئت کار دیگری نداریم. اینجا شما می‌گویید ما در هیئت‌ها قرائت سوره فتح یا دعای صحیفه را باب کردیم که می‌گوییم کار خوبی است اما شما برای دیده شدن شعائر ملی بچه‌های هیئتی چه کاری کردید؟ آیا مثلا یک ربانی دادی که به خودش ببندد؟ که این در همه هیئت‌ها باب بشود.



شاید اصلاً در هیئت لزومی نداشته باشد خیلی ملی باشد، کافی است آن جنبه دینی اش شهادت طلبانه باشد. شعارهای شهادت طلبانه سر داده شود.

**من یکسری نکته را خدمت بزرگواران عرض بکنم. ما در سایت مدرسه حرکت، دنبال این هستیم که تجربیات و نمونه‌های موفق اقدامات فعالین فرهنگی و حلقه‌های میانی، به خصوص حلقه‌های میانی را در سطح کشور، تجربه‌نگاری و بارگزاری کنیم و در اختیار سایر فعالین فرهنگی قرار بدهیم تا بتوانند الگوبرداری کنند و در سطح شهرستان و شهر و محله خودشان، آنها را عملیاتی کنند.**

مثال بعدی. یکسری محافل هستند که اینها از فضای مجازی، قدرت تاثیر گذاشتن دارند. ما معمولاً عادت داریم، می‌گوییم که فضای مجازی خیلی قوی است. از صداوسیما قوی‌تر است. من یک جایی را برای شما ذکر می‌کنم، که اسمش را محفل یا پاتوق می‌گذاریم. قدرت اینها از فضای مجازی عمیق‌تر است. یعنی کجاها؟ آرایشگاه‌ها، باشگاه‌ها، برخی محل‌های کاری، قهوه‌خانه‌ها، کافی‌شاپ‌ها، برخی کافی‌شاپ‌ها، برخی قهوه‌خانه‌ها هست که نه، فقط محل کسب است، هر آدمی می‌رود و می‌آید. یا برای مثال رستوران است، می‌رود و می‌آید. اما در همه شهرهای شما، یکسری رستوران‌ها و قهوه‌خانه‌ها و کافی‌شاپ‌ها هست که صرفاً محل کسب نیست و پاتوق است. در همه‌ی شهرها بلااستثناء وجود دارد.

حالا پاتوق چه کسانی است؟ بعضی‌ها پاتوق پیرمردهاست، بعضی‌ها پاتوق تینیجرها است. بعضی‌ها پاتوق آقایان است، بعضی‌ها پاتوق خانم‌هاست. یعنی این پاتوق بودن، مختلف است. درست است؟ همچنین آرایشگاه‌ها، آرایشگاه زنانه، خیلی‌هایشان پاتوق است. بعضی از آرایشگاه‌های مردانه هم پاتوق است. در کلان‌شهرها مانند تهران، خانه‌های بازی، خانه‌های بازی - منظور اتاق فرارهاست -؛ یا محل پینت‌بال‌ها، باشگاه‌ها، اکثر باشگاه‌های ورزشی پاتوق است. اکثرشان پاتوق است. در آنها سه، چهار نفر آدم پراعتقاد به نفس وجود دارد که بقیه افراد را مهندسی می‌کنند. و اینها آنقدر موثر هستند که بقیه مجبورند که تبعیت کنند.

و بالاخره محل کار. من از ساده‌ترینش شروع می‌کنم، اینجا محل کار است. دوستانی داریم که دارند در صداوسیما جمهوری اسلامی کار می‌کنند و می‌گویند در محل کارمان از ترس مدیر ضد انقلابمان جرئت نداریم بگوییم انقلابی هستیم. یعنی تا این حد است.

پس، از محل کار شروع می‌کنم. دوست عزیز، خودت اگر کار داری، اگر کار نداری ولی نوع



کارت حزب الهی است ولی خواهر که دارید، برادر که دارید، دوست که دارید، آشنا دارید، برو با او صحبت بکن و بگو آقا محل کارت را با شعائر ملی پر کن. ده پرچم بخر، چند نفر در آن شرکت کار می‌کنید، اولی‌اش را روی میز خودت نصب کن، بگونه پرچم دیگر را برایتان هدیه خریده‌ام، اگر دوست داری، روی میز بگذارش. بگذار مسخره‌ات کنند. پنج نفرشان پرچم می‌زنند. می‌گویی من خودم با هزینه خودم خریده‌ام، فقط تا زمانی که خطر دشمن رفع شود بگذار، بعدش شما هر کاری دوست داشتی با پرچم بکن. عزیز من بگذار قبح این بشکند.

مرحله بعدی باشگاه‌هاست. خیلی از رفقا به‌ویژه آقایان، در باشگاه‌ها فعال هستند. می‌روند و می‌آیند، در باشگاه فعال هستند، در باشگاه این کار را انجام بده.

خانم‌ها در آرایشگاهی که پاتوق تان است، در آن آرایشگاه این کار را انجام بدهید. خیلی از محافل دیگر مثل بعضی از کافی‌شاپ‌ها، قهوه‌خانه‌ها، که حالا بعضی از رستوران‌ها و کافی‌شاپ‌ها و قهوه‌خانه‌ها در همین تهران هست که پاتوق بچه حزب الهی‌هاست. ما چقدر در همین کافه نخلستان خودمان یا ترنجستان فروش که پاتوق بچه حزب الهی‌هاست، این شعائر را ایجاد کرده‌ایم؟ چقدر این شعائر را در آن ایجاد کردیم؟ حق نیست که سر هر میز یک پرچم ایران بکاریم و برویم؟ نکردیم.

پس این ماجرای پرچم و پخش شدن شعائر و تصویرگیری از اینها مهم است. عزیزان، برای بار دهم دارم می‌گویم، هرکدام از این پروژه‌ها را یک عده جوانمرد یا شیرزن دنبالش افتادند، دوربینت رو در بیا و تصویرش رو بگیر، اینها را باید سریع پویش کنید، ارسال بکنید، تا بقیه از شما الگو بگیرند.

**آقای دکتر، میان کلامتان، من عذرخواهی می‌کنم. نکته‌ای که هست، برخی از فعالین فرهنگی و حلقه‌های میانی ما، نسبت به کار یک نگاه خالصانه‌ای دارند و دنبال اینکه این کار دیده بشود نیستند. شما باید اقناعشان کنید.**

من آن بحث شهید مطهری در مورد شعائر را گفتم. سیاه‌پوش، شادپوش، غم‌انگیز، بی‌پوش، ریش‌بگذار، چرا؟ چون شعائر یعنی دیدنی‌ها. اسلام بر شما واجب کرده است که شعائر را پخش کنید. چون اگر شعائر پخش نشود دین ضعیف می‌شود. دشمنان متجری شده و اعتماد به نفس کاذب در توهین پیدا می‌کنند، شعائر شما باید تقویت شود که دین‌تان تقویت شود. این اصلاً به خلوص هیچ ربطی ندارد. خلوص برای کارهای دیگری



است. یک جنس کارهای دیگر است که نیاز به پنهان کاری دارد. اینجا خلوص این است که آشکار کنی. نه اینکه پنهان کنی. شعائر یعنی این. بسیار مهم است و یک معضل قدیمی ریشه دار در جمهوری اسلامی است. اگر نکته دیگری هست، بفرمایید من در خدمتم.

**به عنوان سوال آخر، سوالی که مخاطب دارد، این است که می گوید با شخصی که شاید هم قشر من نباشد یا نوع دیدگاهش مثل من نباشد و بخواهم آن را به سمت این شعائر بیاورم، به طور مثال همین داستان پرچم، باید نوع مواجهه ام و نوع اقناع سازی ام به چه صورت باشد؟ اگر بشود این را یک راهنمایی بفرمایید ممنون می شوم.**

اقناع سازی نسبت به همکار یا نسبت به مخاطب عمومی؟

**نسبت به مخاطب عمومی. حالا نمی دانم صحیحش چطور می شود. شاید این همکار دیدگاهش آن چنان شبیه من نباشد، ولی من می خواهم او را هم به این مسیر بیاورم. همان چیزی که ما از حلقه میانی هم می خواهیم که ظرفیت دیگران را هم فعال کند؛ برای اینکه بخواهد از ظرفیت دیگران هم بهره ببرد و آن ظرفیت را فعال کند، چطور آنها را اقناع کند؟**

رسم خودتان و همسنگرتان که خیلی سخت نیست دیگر؟

**بله**

همسنگرتان است و راحت با او صحبت می کنید و می آید. شما برای مخاطب عمومی باید روی مشترکات متمرکز شوید. مشترکات در درصد قابل توجهی از ایرانیان، ایران است. خود ایران است. یعنی اکثر مردم چون ایران تحت خطر است. همین امروز، دروغ هم نیست چون من حتی آن هفته هم گفته ام، تهدیدات این هفته از آن هفته شدیدتر شده است. یعنی الان دارند می گویند این ساعت یا آن ساعت، هفته پیش می گفتند امروز یا فردا. الان دیگر همین الان که ما داریم صحبت می کنیم، در خلیج فارس، آماده باش نیروها به حداکثر زمان خودش از زمان جنگ رسیده است و تخمین ها بر این است که جنگ طی ساعات آینده آغاز می شود.

اصلا در مورد مسائل احتمالی و خیالی صحبت نمی کنیم، در مورد واقعیت است. می گوئیم آقا دوست دارید شهرمان خراب شود؟ زیرساخت هایمان خراب شود؟ از گرسنگی بمیریم؟ حالا بعضی ها هستند عرق ملی شان و وطن پرستی شان ضعیف است. ولی دشمن که



منافعشان را نابود کند، دیگر همه می‌فهمند. باید روی این بایستیم.

بگویید آقا جان! می‌دانید پتروشیمی ما را که زدند، به زودی قیمت کالاهای معمولی و عادی، مانند این بطری، این پارچه یا لباس چندین برابر خواهد شد؟ و اگر بقیه‌ی پتروشیمی‌ها را بزنند، از این هم بدتر خواهد شد؟ و اگر پالایشگاه نفت را بزنند، ما رسماً باید تا چند سال مانند یک کشور بسیار فقیر زندگی کنیم؟ و ممکن است حتی زیرساخت‌های تکنولوژی را بزنند؟ ما برای اینکه این کار انجام نشود یا برای اینکه عزت خودمان را حفظ کنیم، باید چه کار بکنیم که دشمن از ما بترسد و این کار را با ما نکند؟ تنها راهش این است که دشمن بداند همه ما با هم، پای این کشور ایستاده‌ایم. نماد این کشور یا پرچم است یا عکس رهبرش هست یا عکس دیگری است. نمادهایی دارد و همه ما با آن نمادها می‌توانیم بایستیم و با آن نمادها است که دشمن از ما خواهد ترسید و عقب خواهد نشست.

شما منافع شخصی، عمومی و خانوادگی‌اش را بگویید. برای ایرانی‌ها خانواده مهم‌ترین چیز است، بگو خانواده‌ات را دوست داری یا نه؟ دوست داری بچه‌ات امسال اصلاً به مدرسه نرود؟ می‌دانید اگر زیرساخت‌های ارتباطی و تکنولوژیک و انرژی زده شود، بچه شما امسال حتی مدرسه آنلاین هم نخواهد داشت که برود؟ چون دیگر زیرساخت ارتباطی‌ای وجود ندارد. شما می‌دانید که آن وقت فقط در حد غذا خوردن و زنده ماندن می‌توانید غذا و آب پیدا کنید و ممکن است این اتفاق برای شما رخ بدهد؟

اینها را برایش توضیح بده. وقتی توضیح بدهی، می‌گویی حالا در این شرایط، شما و من چه کار می‌توانیم بکنیم که از نابودی کشورمان توسط دشمن ممانعت کنیم؟ این را باید خوب توضیح بدهی. ممکن است طرف بگوید خب آقا در استان ما که اصلاً کارخانه‌ای نیست. اینها که برای جنوب است. یا برای اصفهان است یا برای مثال برای کرمان است. اینها را باید به او توضیح بدهی که آقا، درست است. ممکن است آن استان‌ها منافع بیشتری داشته باشند اما عمده ارز و پولی که دارد در کشور وارد می‌شود از طریق همین پالایشگاه و پتروشیمی و اینهاست. اگر اینها نباشند، پولی به کشور ما وارد نمی‌شود که بتوانیم گذران زندگی کنیم. ما این ایام داریم حتی گوشت را هم وارد می‌کنیم. گاهی گندم وارد می‌کنیم. پس اگر این اتفاقات ناگوار برای ما رخ بدهد، ما ممکن است حتی به اندازه کافی، غذا برای خوردن نداشته باشیم. این را برایش محکم توضیح بدهید. اگر پالایشگاه‌ها نباشند، ما نمی‌توانیم نفت صادر کنیم که بتوانیم حتی غذا به داخل کشورمان وارد کنیم. اگر شما بتوانید این را برای افراد قشر خاکستری کامل توضیح بدهید، خیلی بهتر است.



حالا یک عده‌شان تحت تأثیر شبکه‌های ماهواره‌ای کاملا کانالیزه شده‌اند. زیاد با آنها جر و بحث و گاردگیری نکنید. هرکسی آمد به شما حمله کرد و فحش داد، پیشانی‌اش را ببوسید و بروید. رد شوید. بگویید من حرفم را زدم، عزیز دلم ان‌شاءالله که این کشور برای همه‌ی ما خیر و برکت داشته باشد. فعلا وقت دعوا نیست. الان وقت دعوا نیست و به وقت دعوا می‌رسیم. الان فعلا وقت دعوا نداریم. جلو بروید و بروید سراغ نفر بعدی. آنها هم این کار را می‌کنند. قشر سیاه برای جذب مخاطب طی این سال‌ها به آنها تعلیم داده‌اند، که سراغ حزب‌اللهی‌ها نروید و وقت‌تان را با اینها تلف نکنید. فقط دنبال افراد قشر خاکستری بروید و روی مخ آنها آنقدر بنشینید تا طرف شما بیایند. شما باید همین کار را بکنید و دنبال قشر خاکستری بروید و زیاد وقت‌تان را با افرادی که الان ضدانقلاب شده‌اند و مغزشان دیگر کار نمی‌کند و تعطیل شده است، تلف نکنید.

این پرچم نماد است که می‌خواهی بگویی من از کشورم مراقبت می‌کنم، اجازه نمی‌دهم شما اقتصاد و امنیت من را نابود کنید. اگر هستید این را انجام بدهیم که به جهانیان اعلام کنیم که ما هستیم و اگر برایشان موثر است، بگویید ما داریم این را در کل کشور انجام می‌دهیم. اگر می‌بینید اثر معکوس می‌گذارد، بگویید نه!

بعد ببینید در قومیتی که مورد اطمینان‌تان باشد، چه ارزش‌هایی وجود دارد که بتوانید برجسته کنید؟ بگویید آیا دوست دارید برای مثال قوم ما دیگر به این آب‌ها و منابع طبیعی دسترسی نداشته باشد و فردا آمریکایی‌ها بیایند اینجا ماهی‌گیری‌شان را بکنند، یا فلان کنند. یا بیایند اینجا یک تف هم در صورت ما نیاندازد یا بیاندازد، دوست داری یک همچنین چیزی را مانند خیلی کشورهای دیگر ببینی؟ دوست داری ما اینجا مستعمره آنها بشویم؟ دوست داری برده آنها بشویم؟ علاقه دارید که بیایند روستاها و شهرهای ما را بگیرند؟

مسائل قومی را برایشان برجسته کنید. برای بعضی‌ها باید مسائل مذهبی را برجسته کنید. برای بعضی‌ها در استان‌های اطراف و اینها، باید غیرتشان را برجسته کنید. دوست داری همسرت برود برای آنها رخت‌شویی بکند؟ برود در خانه‌ی یک آمریکایی، اسرائیلی رخت‌شویی کند و تا یک تکه نان به شما بدهند که بخوری؟ مانند جنگ جهانی اول یا دوم که در کشورها میلیون‌ها نفر بر اثر قحطی کشته شدند و از بین رفتند. باید اینها را برایشان برجسته کنید. اینها را که برجسته کنید، مطمئن باشید، آنها می‌آیند. در بعد ملی قطعاً پنجاه درصد می‌آیند، در بعد شهرستانی که ممکن است در بخشی از آن هشتاد تا نود درصد یا بیشتر هم طرف ما بیایند. تهرانی‌ها که چغر و اذیت‌کن هستند، مطمئن باشید تاسی‌الی



چهل درصد راحت می‌آیند. که با سرریز اینها با هم، حداقل و دست کم یک تصویر پنجاه، شصت درصدی از ایران همدل و یکپارچه به مخاطب می‌دهد. باز دوباره برای بار چندم یادآوری می‌کنم، گوشی‌هایتان یادتان نرود. هرکاری را انجام می‌دهید، عکس و فیلمش را پویش کنید و سریع در یک کانالی قرار دهید. برای خودتان کانال درست بکنید، بعد این کانال‌ها را با هم به اشتراک بگذارید، به یک کانال بزرگ‌تر تبدیل کنید. این می‌تواند یک اقدام بزرگ باشد.

**خیلی متشکرم. دوستان می‌توانند روی ما هم برای انتقال این تصاویر و این پویش‌هایی که آقای دکتر فرمودند، حساب کنند. ما در کانال مدرسه حرکت هم می‌توانیم مرجع خوبی برای پخش این تصاویر و منبعی برای انتشار این نوع اتفاقات در سایت و کانال مدرسه حرکت باشیم. آقای دکتر اگر فرمایشی هست ما در خدمتان هستیم.**

خیلی متشکرم.

خیلی محبت کردید. ممنونم که برای ما وقت گذاشتید. از بیانات ارزنده آقای دکتر ناظمی بزرگوار تشکر می‌کنم. من در آخر از شما هم تشکر می‌کنم. مجدد تاکید می‌کنم لینکی برای نظرسنجی در رابطه با نشست تعبیه شده است. ایده‌ها و نظرات و انتقادات خودتان را می‌توانید داخل این لینک برای ما بگذارید و ما هم از نکاتی که شما بیان می‌کنید، ان شاء الله استفاده می‌کنیم. لینک را در کانال هم ارسال می‌کنیم که دوستان بتوانند از آن استفاده کنند و نکات را برای ما بفرستند. تا نشست بعدی خیابان، یا علی مدد، خدانگهدار.

